### درباره راهپیمایی بزرگ اربعین حسینی

# در مسیر آسمان

**میلاد جلیل‌زاده**
خبرنگار گروه فرهنگ

**اربعین حسینی نمادی از این است که پیام عاشورا چگونه در دل انسان‌های معمولی اثر کرده و آنها را به پاسداشت نام شهیدان وا می‌دارد. جابربن عبدالله انصاری که اولین زائر مزار سیدالشهدا در چهلم آن حضرت بود و خادمه‌اش عطیه، این سنت را نمادینه کردند. جابر مردی نابینا بود، نه مردی جنگاور که بتواند عاشورا را در رکاب امام زمانش باشد و عطیه زنی میانسال بود که از او هم چنین کاری برنمی‌آمد. این افراد اما آمدند و قبر شهیدان کربلا را در بغل گرفتند تا آمدن‌شان نمادی باشد از آنهایی که اگرچه توان رزم ندارند، دلبسته بزم عاشقانه‌ای اینچنین هستند. همین امروز اگر مسیر پیاده‌روی اربعین را نگاه کنیم، پر است از این دست افراد. زن و کودک و افراد میانسال و پیر یا حتی کسانی که روی صندلی چرخدار، مسیر را می‌روند. پیاده‌روی اربعین به‌طور واضح یک پیام سیاسی هم دارد و از آنجا که چنین پیام بزرگ و مهمی را نه فقط افرادی که توانمندی خاصی دارند، بلکه انبوه مردم با مشخصات ظاهری گوناگون رقم می‌زنند، جنس پیام هم ویژه است. این پیامی است که از جانب «امت» صادر می‌شود و نفس عملی مثل راه رفتن، در آن معنای نمادین ویژه‌ای دارد. این طی طریق کردن، نمادی است از مسیری که انسان‌ها به‌صورت فردی و اجتماعی در طول حیات‌شان می‌پیمایند. نمادینه کردن این سفر معنوی به قرینه آنچه انسان‌ها در طول حیات طی می‌کنند، منحصر به منطقه جغرافیایی ما و دین اسلام یا مکتب شیعه نیست و بسیاری از دینداران سراسر جهان چنین می‌کنند. راه، معنای عمیقی دارد و تاثیر عمیقی هم می‌گذارد. از لحاظ روانشناختی و بیولوژیک هم این پیاده‌روی‌ها واجد آثار مثبت و گاه منحصر به فردی هستند که توجه به آن مفید به‌نظر می‌رسد. در ادامه اشاره‌ای داشته‌ایم به تاثیرات روانشناختی و پزشکی پیاده‌روی. این تاثیرات می‌تواند هر نوع پیاده‌روی را شامل شود. پس از آن به موضوع انواع پیاده‌روی‌های مذهبی در سراسر جهان پرداخته شده که می‌تواند نشان‌دهنده جنبه معنوی راه رفتن‌های جمعی در نهاد همه انسان‌ها باشد. البته ذکر این نکته که احتمالا خیلی‌ها هم از آن مطلعند لازم است که پیاده‌روی اربعین، نه تنها بزرگ‌ترین پیاده‌روی مذهبی جهان و نه تنها بزرگ‌ترین رویداد مذهبی در دنیا، بلکه بزرگ‌ترین اجتماع بشری در طول تاریخ است.**

## قدم‌های آهسته و روان آرام

قبل از اینکه جنبه معنوی رویدادی مثل پیاده‌روی اربعین بررسی شود و حتی قبل از اینکه به جنبه‌های اجتماعی آن بپردازیم، بد نیست ابتدا به همین نکته ساده اما مهم توجه کنیم که مورد تاکید بسیاری از روان‌شناسان و پزشکان هم بوده است. اینکه پیاده‌روی روزانه معجزه‌ای برای سلامت افراد ایجاد می‌کند. درواقع آن‌دسته از مزایای سلامت روان که پیاده‌روی عامل آنهاست، چیزهای زیادی را از مدیریت استرس و اضطراب گرفته تا پاک کردن مه مغزی و افزایش توانایی برای حل سریع مشکلات، شامل می‌شود. پیاده‌روی همچنین با خواب بهتر، کاهش خطر افسردگی و ایجاد سطوح بالاتر شادی و عزت‌نفس مرتبط است. حتی استفاده از تردمیل هم می‌تواند به افراد کمک کند تا از برخی از این مزایا لذت ببرند، اما موثرترین راه برای استفاده از مزایای سلامت روان پیاده‌روی و رفتن به بیرون از منزل است؛ این را حتی پزشکان هم تجویز می‌کنند. صرف زمان در طبیعت یا خیابان، همراه با دارو و سایر تغییرات سبک زندگی، برای برخی بیمارانی که با شرایطی ازجمله اضطراب و افسردگی حاد سروکار داشتند، توانسته بسیار تاثیرگذار باشد. لازم نیست پیاده‌روی طولانی باشد و پیر و جوان می‌توانند از این مزیت‌ها بهره‌مند شوند. درباره تاثیر معجزه‌آسای پیاده‌روی می‌توان به این اشاره کرد که یک پیاده‌روی روزانه ۱۰ دقیقه‌ای، اغلب به‌اندازه ۴۵ دقیقه تمرین هوازی در کاهش اضطراب موثر است؛ تا جایی که در آمریکا برنامه‌هایی تحت‌عنوان مدیتیشن پیاده‌روی به علاقه‌مندان ارائه می‌شود. شان اومارا، استاد دانشکده روان‌شناسی و موسسه علوم‌اعصاب در کالج ترینیتی دانشگاه دوبلین در ایرلند، راجع‌به این موضوع می‌نویسد: «راه رفتن انسان یک سازگاری بیولوژیکی است که از نظر اجتماعی تعبیه شده و شکل گرفته است. دستان ما را آزاد می‌کند، ذهن ما را متحرک می‌کند و عمیقا سلامت را ارتقا می‌دهد. با این حال امروزه، عدم‌تحرک فیزیکی یک مشکل عمده بهداشت عمومی به‌حساب می‌آید که همچنان حل نشده است.» او جزئیات جالبی درباره چگونگی کارکرد پیاده‌روی روی روان و جسم انسان را مورد اشاره قرار می‌دهد و می‌گوید: «راه رفتن انسان یک انطباق بیولوژیکی تعبیه‌شده در اوست که دارای جنبه اجتماعی هم هست. این سبک راه رفتن به ما یک حالت عمودی منحصربه‌فرد، با سر متحرک و چشمان بالای ستون فقرات می‌دهد. دوپا بودن دستان ما را برای اشاره، استفاده از ابزار، حمل غذا و حمل کودک و بسیاری از عملکردهای دیگر آزاد می‌کند. ما انسان‌ها برد قابل‌توجهی در پیاده‌روی داریم.»

به‌دلیل همین تاثیرات است که سالانه صدها پیاده‌روی بزرگ در تک‌تک ایالت‌های آمریکا برنامه‌ریزی می‌شوند. شاید به‌نظر برسد چون آمریکا سرزمین پهناوری است، ترتیب دادن این نوع برنامه‌ها در آن راحت‌تر است اما در کشورهای کوچک اروپایی هم چنین برنامه‌هایی وجود دارد. گروه‌های محلی LDWA هر سال بیش از ۱۰۰۰ پیاده‌روی اجتماعی را در سراسر بریتانیا سازماندهی می‌کنند یا در سایر نقاط قاره‌سبز هم می‌توان برنامه‌هایی از این دست را سراغ گرفت. یک مطالعه سوئیسی هزینه‌های درمان مستقیم را برای پیامدهای عدم‌ورزش ۱٫۱ تا ۱٫۵ میلیارد یورو محاسبه کرده و از همین‌جا می‌شود فهمید که چرا تاکید ویژه روی پیاده‌روی‌های اجتماعی که راحت‌ترین و محبوب‌ترین ورزش همگانی هستند، در اروپا تا این حد بالاست. اما همین ورزش ساده و سلامتی‌بخش که می‌تواند جنبه اجتماعی هم پیدا کند و دارای تاثیرگذاری بیشتری شود، از جهت معنوی هم واجد ظرفیت‌هایی است که آنها هم مورد توجه بوده‌اند.

## سفر معنوی و قهرمانانه انسان‌ها

به‌طور قطع پیاده‌روی غیر از جنبه‌های مفید فردی، دارای یک‌سری فوائد اجتماعی هم هست که بر روان انسان‌ها تاثیرات ویژه و یکه‌ای دارد. شان اومارا، استاد دانشکده دانشگاه دوبلین، پس از برشماری مزیت‌های کلی پیاده‌روی، جنبه اجتماعی آن را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و به لایه‌های معنوی و مذهبی‌اش می‌رسد. او ابتدا اشاره می‌کند که در زندگی مدرن، عدم‌تحرک انسان‌ها چه مضراتی برایشان داشته اما سپس به پیاده‌روی‌های اجتماعی در جوامع سنتی و مذهبی اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «در سطح جهان، سالانه ده‌ها میلیون نفر از مردم سنت‌های باستانی، مهم و ماندگار پیاده‌روی‌های زیارتی را در طول یک‌روز یا هفته انجام می‌دهند. پیاده‌روی زائر یک فعالیت مهم انسانی است که نیازمند تعهدات سنگین زمان، عمل و اعتقاد و همچنین حمایت جامعه است.» اومارا ادامه می‌دهد: «راه رفتن ما با دیگران نشان‌دهنده مشارکت ما در نیات مشترک و اهداف جمعی است. ما انسان‌ها با هم قدم می‌زنیم تا پایبندی خود را به سیستم‌های اعتقادی نیازمند نشان دهیم. برای نمایش اجتماعی، تلاش برای تغییر جهان، ما با هم قدم می‌زنیم تا زندگی بهتری برای خود و یکدیگر پیدا کنیم. در سرتاسر جهان، ده‌ها میلیون انسان سفرهای پیاده‌روی زیارتی اغلب طولانی مدت را در خدمت اهدافی که شامل تعهدات اساسی در زمان، عمل و اعتقاد است را انجام می‌دهند و همچنین حمایت و مشارکت جامعه را ایجاد و کسب می‌کنند. در اینجا ما استدلال می‌کنیم درحالی که چنین مواردی از نظر تئوریک و تجربی نسبتا نادیده گرفته شده‌اند، پیاده‌روی‌های زائران می‌تواند یک «آزمایشگاه زنده» را تشکیل دهد که پرس‌وجوهای ادبی، تاریخی و مذهبی را به تحقیقات تئوریک و تجربی مترقی در مورد راه رفتن انسان به‌دلیل تبعیت از یک نظام اعتقادی نیازمند کنش رفتاری پیوند می‌دهند. پیاده‌روی‌های زائر مزایایی را برای بررسی‌های علی و مکانیکی ارائه می‌کند: زائران از نظر جمعیتی متفاوت هستند و سفرهای دشواری را در مسیرهای دقیق نقشه‌برداری‌شده با دزهای تعیین‌شده و مدت‌زمان معینی در زمین‌هایی با دشواری‌های مختلف، در گروه‌هایی با اندازه‌های مختلف با حمایت اجتماعی متفاوت، سیستم‌های اعتقادی متفاوت و سطوح مختلف انجام می‌دهند.»

حتی در اروپا که اماکن مذهبی کمی وجود دارد، راهپیمایی‌هایی از این دست محبوبیت زیادی پیدا کرده‌اند. مثلا در سال ۲۰۰۶ که کتاب «پس خواهم رفت» منتشر شد، گردشگری زیارتی به یک رویداد مذهبی محبوب تبدیل شد و شوق به آن بخش بزرگی از جمعیت آلمانی‌زبان را فراگرفت. پیاده‌روی زیارتی و مذهبی را نباید به زیارت قبور بزرگان محدود کرد تا به مقاصد احتمالی آن بشود بهتر پی برد. شهر «سانتیاگو د کامپوستلا» در اسپانیا که کلیسایی قدیمی دارد، یا مکان‌های دیگری اَز این‌دست در سراسر اروپا، مقصد یا به‌عبارتی بهانه این پیاده‌روی‌ها هستند. ما پیاده‌روی‌های مذهبی را بیشتر با رویداد بزرگی مثل اربعین می‌شناسیم که به مقصد قتلگاه و مزار امام‌حسین(ع) انجام می‌شود اما چنین رویدادهایی لازم نیست منحصرا به مقصد مزار یکی از بزرگان باشد و لزوما قرار نیست تنها در عزاداری منحصر بماند و هم می‌تواند به جشن‌ها سرایت کند، هم می‌تواند در رویدادهایی که به‌منظور تجدیدعهد برگزار می‌شوند، تجلی پیدا کند.

**در ادامه به چند مورد از پیاده‌روی‌های مذهبی مشهور در سراسر دنیا اشاره می‌شود که باورمندان به ادیان مختلف انجامش می‌دهند. باید توجه داشت که این فهرست را می‌شد بسیار بلند و بالاتر تنظیم کرد اما همین مقدار نشان می‌دهد که چنین سنتی، تا چه اندازه در قومیت‌ها و فرهنگ‌های متنوع جاافتاده و محبوب است. از شرقی‌ترین نقطه عالم تا غربی‌ترین نقطه آن و از بودائیان تا مردم مسیحی می‌شود این رسم را بین بسیاری از مومنان مشاهده کرد.**

***

### مسیر سنت پل، ترکیه

مسیر سنت پل یک مسیر پیاده‌روی ۵۰۰ کیلومتری ناهموار و ۲۷ روزه از پرگا، در ۱۰ کیلومتری شرق آنتالیا تا یالواچ در شمال دریاچه ایگیردیر است و از جنگل‌های کاج معطر و دریاچه‌های سراب‌مانند می‌گذرد. شعبه دومی برای این پیاده‌روی مذهبی وجود دارد که از بشکوناک شروع می‌شود، یعنی ورودی پارک ملی کوپرولو کانیون در ۸۰ کیلومتری شمال آنتالیا و به مسیر اول در سایت رومی آدادا می‌پیوندد. به‌عنوان گرامیداشت سفر سنت پل برای گسترش مسیحیت برگزار می‌شود. سنت پل مسئول گسترش مسیحیت به اروپای غربی بود. پیام حضرت عیسی با هدف اصلاح دین یهود، منحصرا برای یهودیان فلسطین موعظه شد. اما پولس این پیام را هم برای یهودیان دیاسپورا، یعنی آنهایی که در خارج از فلسطین زندگی می‌کردند برد و هم به پرستندگان خدایان سنتی یونانی و رومی یا سایر فرقه‌ها رساند. او که عیسی مسیح را از نزدیک ندیده بود، در این فرآیند دین مسیحیت را تغییر داد.

### کلیسای جامع کانتربری، انگلستان

پیاده‌روی زیارتی به کانتربری، یک ادای احترام به قدیسی محبوب در یک کلیسای جامع باشکوه است که یک اثر غول‌پیکر ادبی و تاریخی محسوب می‌شود. قتل اسقف اعظم توماس بکت در محراب این کلیسا توسط چهار شوالیه هنری دوم در سال ۱۱۷۰ میلادی تقریبا بلافاصله شهرت او را به‌عنوان یک معجزه‌گر در همه‌جا گسترد. زیارتگاه او زائرانی را به‌سوی خود جذب می‌کرد که در جست‌وجوی شفا بودند یا صرفا برای زیارت می‌آمدند. مسیر کلیسای جامع وینچستر تا مقبره توماس بکت در کلیسای جامع کانتربری تقریبا ۲۰۰ کیلومتر طول دارد. در امتداد این مسیر اماکن مقدس دیگری مثل تپه سنت مارتا و نمازخانه سنت کاترین هم وجود دارند که زائران از آنها بازدید می‌کنند. همچنین بناهای باستانی مثل جاده رومی هم در مسیر است و زائران از کنار خانه‌های سابق جین آستن و چارلز دیکنز می‌گذرند که به این معنی ملاقات زائران با میراث ادبی انگلستان است.

### مسیر زیارتی شیکوکو، ژاپن

زیارت شیکوکو، که در اطراف جزیره شیکوکو در جنوب ژاپن برگزار می‌شود، یک پیاده‌روی ۱۲۰۰ ساله و ۱۲۰۰ کیلومتری است؛ از میان مناظر اثیری جنگل‌های بامبو، دره‌ها، رودخانه‌های وسیع و کوه‌های سر به فلک کشیده و تکمیل کامل آن تا دو ماه طول می‌کشد. هر ساله حدود ۱۵۰ هزار زائر از ژاپن و سراسر جهان این سفر معنوی را آغاز می‌کنند. زائران با عنوان هنرو، اغلب با لباس‌های سفید، کلاه‌های مخروطی شکل و عصا قابل تشخیص هستند. این مسیر ۸۸ معبد مرتبط با راهب بودایی، کوبو دایشی را به هم متصل می‌کند و معمولا در کوه کویا، جایی که پایه بودیسم شینگون است، آغاز می‌شود یا به پایان می‌رسد. سفر کامل در هر چهار استان با بازدید از ۸۸ معبد در طول مسیر به معنای نمادی از مسیر روشنگری است: بیداری (معابد ۱ تا ۲۳)، ریاضت و انضباط (معابد ۲۴ تا ۳۹)، رسیدن به روشنایی (معابد ۴۰ تا ۶۵) و نیروانا (معابد ۶۶ تا ۸۸).

### قله آدم، سریلانکا

کوه مخروطی ۲۲۴۳ متری آدم در سریلانکا، همچنین به‌عنوان «سری پادا» شناخته می‌شود که به‌عنوان «پای مقدس» ترجمه شده است. این نام و اهمیت مذهبی کوه، از صخره‌ای شکل پا که در نزدیکی قله قرار دارد، گرفته شده است. بودایی‌ها معتقدند این رد پای بودا است. هندوها معتقدند رد پای شیوا است. مسلمانان و مسیحیان معتقدند این رد پای آدم و حوا است که از باغ عدن به زمین فرود آمدند. فصل زیارت از دسامبر تا می ادامه دارد و اوج آن در ژانویه تا فوریه است و برای زیارت قله آدم باید ۵۵۰۰ قدم برداشت که معمولا از ۲ نیمه‌شب آغاز می‌شود. دسترسی به کوه از ۶ مسیر پیاده امکان‌پذیر است که هرکدام با اتوبوس به شهرهای بزرگ اصلی یا شهرهای کوچک مرتبط هستند. وقتی از این پله‌ها بالا می‌روند، کهنگی پله‌هایی که چند هزار سال عبادت بندگان خدا از ادیان مختلف را میزبان بوده‌اند، در روح و جان آنها رسوخ می‌کند.

### سفر به‌سوی فاطمه، پرتغال

سفر به سوی فاطمه Camino to Fatima یک سفر زیارتی به شهر فاطمه یا فاطیما در منطقه Santarem پرتغال است. فاطمه مکانی است که گفته می‌شود زنی قدیس در سال ۱۹۱۷ در برابر سه کودک چوپان ظاهر شد. کلیسای کاتولیک بعدا این وقایع را شایسته اعتقاد تشخیص داد و بعضا آن زن قدیس را مریم مقدس دانستند. نمازخانه کوچکی که در محل ظهور آن قدیسه ساخته شده بود، بعدها به یک مجموعه حرم تبدیل شد و هر ساله مورد بازدید هزاران زائر قرار می‌گیرد. بیشتر زائران امروزی تابلوهای فلش آبی را در مسیر مشخصی دنبال می‌کنند که از لیسبون شروع می‌شود و همان مسیری که مسیر پرتغالی Camino است را به‌مدت ۹۰ کیلومتر دنبال می‌کنند و پس از آن از راه دیگری به طول ۶۰ کیلومتر دیگر به‌سمت شهر فاطیما می‌روند.

### آجواتویکا، بوسنی‌وهرزگوین

پیاده‌روی‌های بوسنی را معمولا به مارش میرا می‌شناسیم، اما خود این مراسم هم در یک سنت قدیمی‌تر که مذهبی بود ریشه دارد. بیش از ۵۰۰ سال پیش شخصی به نام آجواز ددا که حاکم مسلمان بخشی از بوسنی بود و اسلام را بدون خشونت وارد این منطقه کرد، تصمیم گرفت به روستای پروساک آب برساند. او ۴۰ روز پس از هر نماز صبح دعا کرد و نهایتا صخره‌ای که در مسیر آب قرار گرفته بود شکافت و چشمه‌ای را نمایان کرد. از آن زمان مسلمانان در ۳۰ ژوئن در پروساک گردهم می‌آیند تا در بزرگ‌ترین زیارت اسلامی اروپا شرکت کنند و برخی از آنها هم با لباس محلی سوار بر اسب می‌شوند. این مسیر ۱۲۰ کیلومتری از سارایوو از طریق منطقه جنگلی تپه‌ای به‌سمت شمال‌غربی می‌رود و به مسجد سلطان احمد متعلق به قرن هفدهم، می‌رسد.

ادامه در صفحه ۱۳

---

ادامه از صفحه ۱۲

## در طریق عشق و جنون

**ریحانه ابراهیم‌زاده**
شاعر

بارها شنیده بودم سفر اربعین از آن سفرهاست که نه رفتن آنها عازمند قطعی است و نه نرفتن آنها که گمان می‌کنند جا مانده‌اند. کم نبوده‌اند کسانی که هیچ تصمیمی بر رفتن نداشتند اما ناگهان همه معادله‌ها به‌طرز شگفت‌آوری تغییر کرد و راهی شدند. نمونه حی و حاضرش، خود من! کسالت داشتم و صلاح به نرفتن بود. گذرنامه‌ام تاریخ نداشت و هیچ چیز سر جایش نبود. گروه‌های مختلفی به تعارف یا کاملا جدی با پیشنهاد همسفر شدن، وسوسه سفر را در دلم انداخته بودند و درنهایت... ساعت پنج صبح به‌سمت اداره مرکزی گذرنامه رفتم، مهر تمدید موقت گذرنامه‌ام را گرفتم و دیگر هیچ چیز برایم مهم نبود. هرچقدر گفتند کسالتم موجب آزار و خستگی‌ام خواهد شد، نشنیده گرفتم و گفتم این سفر اول و آخرش عشق و جنون است، من چرا باید به بیماری فکر کنم؟ مسیر را کسی هموار کرده که سلامت و کسالت من در دست اوست.

مسیر را هموار کرده بود و من در اوج ناامیدی و ناباوری مسافر طریق عشق و جنون بودم. هرچند کیلومتر یک بار، سر هر دوربرگردان، کنار هر کیلومترشمار، فاصله تا کربلا دل‌مان را می‌لرزاند و کم کم باورمان می‌شد که چیزی تا دیدار یار نمانده. عشق از کربلا سر رفته است. این را وقتی فهمیدم که چند کیلومتر از تهران خارج شده بودم و موکب‌ها از همان ابتدای مسیر درحال خدمت‌رسانی به مسافران کربلا بودند. هرچه به مرز نزدیک‌تر می‌شدیم رقابت پذیرایی از میهمانان سیدالشهدا(ع) و عزیزان دل حضرت زهرا(س) تنگاتنگ‌تر می‌شد. در مرز مهران، همه‌چیز مرتب بود؛ خلوت نبود اما آنقدر منظم و اصولی مدیریت می‌شد که مسافران با کمترین میزان معطلی و آزار از مرز عبور می‌کردند، بدون تعلل از نقطه صفر می‌گذشتند و با همان سرعت وارد خاک عراق می‌شدند.

به عراق رسیدیم... پارکینگ یا گاراژ همان‌جایی است که چشم بسته هم می‌شناسیمش. فریاد لاینقطع راننده‌های اتوبوس و ون و ماشین‌های شخصی، صدای آشنای نجف نجف... کربلا کربلا... سامرا سامرا... خستگی راه، سنگینی کوله، چشم‌های خواب‌آلوده... عجب احساس آشنای دلخواهی. سوار ون شدیم به‌سمت نجف. ازدحام و شلوغی نجف اجازه نمی‌دهد تصاویر را در ذهنم بازیابی کنم. همه‌چیز تازه است. از آخرین باری که به نجف پا گذاشته بودم چهارسال می‌گذشت. دقیقا پیش از کرونا. همان سالی که شلوغی عراق تاریخی بود. هنوز هم ازدحام به پای آن روزها نمی‌رسد. بدون توقف خودمان را به حرم رساندیم. حرم به روی خانم‌ها بسته است! دنیا روی سرمان خراب شد. هرچند گمان نمی‌کنم با چنین ازدحامی شانسی برای ورود به حرم وجود داشته باشد. زیر پنکه‌های غول‌پیکر اطراف حرم جاگیر شدیم و عطر خانه پدری را عمیق نفس کشیدیم. از جاذبه‌های این سفر، خانه‌هایی است که برای پذیرایی از زائران آماده‌اند. لذت مصاحبت با خانواده‌ای که جز محبت فرزندان علی و زهرا، هیچ وجه مشترکی میان‌تان نیست؛ بی‌چشمداشت اسباب آسایش زائران را مهیا می‌کنند و جز شرمندگی و خجالت برای ما باقی نمی‌ماند. بعد از کمی استراحت به‌سرعت خودمان را به طریق رساندیم. فرصت کم و مسیر طولانی است. پیش از اذان صبح، قدم در مشایه گذاشتیم. برای توصیف حس اولین نماز صبح مشایه، کلمه کم دارم. از معجزه‌های مشایه بسیار گفته‌اند و شنیده‌اید. به یکی از هزار بسنده می‌کنم. روز دوم بیدار شدیم و از ازدحام جمعیت متوجه شدیم غذای موکب کم است و خدام پریشانند. غذا نخوردیم و رفتیم تا چیزی برای خوردن پیدا کنیم، از ساعت ناهار گذشته بود و چندین عمود اطراف‌مان هیچ خبری نبود. چند جوان عراقی روی صندلی‌هایشان نشسته بودند. دیگ‌هایشان را شسته بودند و استراحت می‌کردند. به محض اینکه فهمیدند ما غذا نخورده‌ایم اجاق‌شان را روشن کردند و برای ما غذا پختند. من تماشا می‌کردم و اشک می‌ریختم. چه چیزی جز عشق و جنون در گرمای ۵۰ درجه بیابان طریق، صلات ظهر یک جوان را وادار می‌کند از استراحت دل بکند و بروند برای چند نفر غذا بپزد؟

طریق را با پای تاول‌زده و صورت آفتاب‌سوخته و ریه‌های پر از خاک و شانه‌های خسته از بار کوله به پایان رساندیم. به کربلا رسیدیم. دیگر پاهایم قدم برنمی‌داشت. چیزی میان زمین و پاهایم در جریان بود. چیزی که مرا وادار می‌کرد به‌سمت حرم پر بکشم. بعد سال‌ها به حرم رسیده بودم. امامم، صاحبم، علت وجودم مرا در آغوش کشیده بود و من در پناهش بی‌محابا می‌گریستم و همچون کودکی گمشده در آغوش مادرش، با او در رنج دوری حرف می‌زدم. حرف می‌زدم و سینه‌ام آرام‌آرام سبک می‌شد. به کربلا رسیده بودم؛ به آرزوی همیشه‌ام. ازدحام جمعیت به هزاران دلیل مرا از ورود به حرم باز می‌داشت. حس می‌کردم اگر بخواهم خودم را به قبه برسانم ممکن است به اطرافیانم آسیب بزنم... سفر اربعین، سفر رسیدن است. من رسیده بودم. مرا فراخوانده بود و به همه آرزوهایم رسیده بودم. دوری از کربلا برای آنها که مشرف نشده‌اند یک درد است و برای آنها که لذت وصال را چشیده‌اند هزار درد...

از این سفر بازگشتم و هزار درد از دوری و دلتنگی
دوباره در سینه‌ام جوانه می‌زند...

## معجزه‌ندیده برنگردید

**نفیسه‌سادات موسوی**
شاعر

حتی حرف رفتن را هم نزده بودم از اول محرم. حساب و کتابم درست درنمی‌آمد. گرمای زیاد و دوری پدر بچه‌ها، قصد راهی شدن اقوام درجه یک و سختی سفر تنهایی با سه پسربچه، همه و همه باعث شده بود که هرکس حرف از اربعین می‌زند با لبخند تلخی بگویم ان‌شاءالله شما بروید و ما را هم یاد کنید. حتی یک‌بار از دهانم نگذشت که به کسی بگویم دعا کن ما هم بیاییم؛ از دلم اما چه‌ها که نگذشت... هربار هم وقتی در خلوت غم به گلویم چنگ می‌انداخت با خودم می‌گفتم مادر بودن این سختی‌ها را هم دارد دیگر... تحمل کن... می‌گذرد این روزها هم... سال‌های بعد ان‌شاءالله... تا روزی که بی‌تابی‌های پسر بزرگم شروع شد. همکلاسی‌های مدرسه و بچه‌های محل و دوستان هم‌هیاتی‌اش یکی‌یکی تاریخ رفتن‌شان را می‌گفتند و این بچه مثل مرغ سرکنده هرروز با گردن کج می‌پرسید: «واقعا راه ندارد ما هم برویم؟!»

گاهی می‌گفت اصلا خودم کوله‌ات را می‌آورم، گاهی می‌گفت با بابای علی بروم؟ همیشه می‌گوید من برایش مثل علی هستم! گاهی هم می‌گفت اصلا حسن و حسین را هم می‌بریم. خودم کول‌شان می‌کنم. من هر بار مثل همه مادرانی که گاهی به‌خاطر شرایط، شرمنده بچه‌شان می‌شوند، مچاله می‌شدم در خودم و سر به زیرانداخته از اتاق بیرون می‌رفتم که اشک‌هایم را نبینند... هر بار، تا آن شب! تا آن شب که وقتی دوستانم آمده بودند برای خداحافظی، بغض ۴۰ روزه‌اش سر باز کرد و سر به دیوار گذاشت و بلندبلند گریه کرد و گلایه کرد به اباالفضل... هق‌هق‌کنان به باب‌الحوائجی‌اش خرده گرفت و گفت دلم را شکستی علمدار!

همه‌چیز بعد از آن شب افتاد روی دور تند. دوستی گفت بیا با هم برویم تا مرز، بعد از مرز جدا می‌شویم و به خیل زوار می‌پیوندیم، امن است و بی‌دردسر. مادرم گفت می‌خواهید دوتایی بروید؟ من بچه‌ها را نگه می‌دارم. همسرم گفت اگر خیلی دلش می‌کشد، بروید، توکل به خدا. عمه‌هایش گفتند ما هم می‌آییم اصلا! عمویش گفت روی من هم حساب کنید. همه هم بدون کاروان و بدون قصد قبلی و در کمتر از ۳۰ ساعت یک‌سری گذرنامه هم نداشتند تا آن‌وقت. و چشم به‌هم‌زدنی سوار اتوبوس بودیم به مقصد بهشت. آن هم ۹ نفری! ۹ نفری که تا دو روز قبل هیچ‌یک قصد آمدن نداشتند اما همه دلسوخته بودند. ۹ نفری که پنج تایشان اربعین‌اولی بودند و چهار تایشان کربلااولی! به هرکس که می‌شنید و می‌پرسید چه شد که رفتید می‌گفتیم نمی‌دانیم. اما من ته دلم خوب می‌دانستم که کار اباالفضل است و جواب گلایه‌های پسرک.

***

تنها چیزی که قبل از رد شدن از مرز از اباعبدالله خواستم، سخت نگذشتن به پسرک بود. پسرک و دو همراه هم‌سن‌وسالش. به مرز مهران که رسیدیم استجابت دعای مادرانه‌ام را به چشم دیدم. هشت‌ونیم صبح روز چهارشنبه آنقدر راحت و سریع از مرز رد شدیم که به هرکس در تهران می‌گفتیم باورش نمی‌شد. به قصد نجف سوار شدیم و سفر حیرت‌انگیز بچه‌ها شروع شد. اولین توقفی که راننده داشت برای استراحت، دیدن موکب‌ها و غذاها و پذیرایی‌ها چشم بچه‌ها را پر کرد اما آنچه شگفت‌زده‌شان کرد اصرار موکب‌داران برای مراجعه به موکب آنها بود. اصراری که گاهی با تر شدن چشم‌شان همراه بود. بعد در مسیر دائم اتوبوس‌مان را متوقف می‌کردند و آب و آبمیوه و خرما و خوراکی پخش می‌کردند بین‌مان. بچه‌ها به شوخی می‌گفتند انگار دموی بهشت است. تا جایی که بین راه صدایی آمد و گمان کردیم کوله‌ای از روی سقف افتاده میان جاده. اما پرده را که کنار زدیم، دیدیم لاستیکی وسط جاده درحال حرکت است. لاستیک اتوبوس ما بود که ترکیده بود و در رفته بود... اتوبوس کج شد و راننده به سختی ما را تا شانه خاکی وسط جاده کشاند. پیاده که شدیم هیچ کدام رنگ به صورت نداشتیم. راننده اما خنده‌کنان رو کرد به‌سمت دیگر جاده و دستی به سینه گذاشت و گفت شکرا یا ابوفاضلة

پسرک همانجا به رفقایش گفت: «چه باوری دارند این جماعت، حسودی‌ام شد!»

***

در نجف توقف یک‌روزه‌ای داشتیم. به بچه‌ها گفته بودم اینجا هرچه بخواهید از خوردنی و آشامیدنی آنا بهتان داده می‌شود. شوخی می‌کردند اول با حرفم. اما وقتی در همین یک‌روز هم دست‌شان به اکبرجوجه رسید، هم همبرگر و هم پپسی خنک، هر سه‌تایشان شوکه بودند و می‌گفتند حیف از سفری که چنین حاجت می‌دهد و ما فقط مراد شکم را می‌خواهیم. همین هم شد. تا آخر سفر دیگر حتی به شوخی هم حرف از کاش فلان چیز را پیدا کنیم برای خوردن، نزدند.

***

طریق را سرعتی شروع کردیم و شبانه. بچه‌ها خوش‌بنیه بودند و خوش‌ذوق. راه نمی‌رفتند که، بال می‌زدند. ما را هم دنبال خودشان می‌کشیدند. خسته می‌شدیم لب ورمی‌چیدند که شما با ماشین بروید چندتا عمود جلوتر، ما می‌خواهیم پیاده بیاییم. و ما، مای خسته و کم‌رمق شرم‌مان می‌شد از همت و غیرت بچه‌ها. پابه‌پایشان می‌کشیدیم خودمان را. سه روز و دو شب کشید که رسیدیم به عمود ۷۴۵. جایی که شد نقطه‌عطف سفر. پسرک تب کرد. گرمازدگی شدید و مسمومیت گریبانش را گرفت و ناچار از همسفرها جدا شدیم. آنها به طی طریق ادامه دادند و ما ماندیم در بهداری. بعد هم به دستور پزشک که منع کرد پسرک را از پیاده‌روی، مستقیم با ماشین رفتیم کربلا.

***

بابا می‌گوید: «کربلا سفری است عجیب. هرکس معجزاتی را در آن تجربه می‌کند که اگر برای دیگران تعریف کند مجنونش می‌خوانند. معجزاتی که باید بماند بین خودش و حسین و عباس.»

سفر ما هم از اینجا به بعد هر ساعتش آمیخته با لطفی بود و معجزه‌ای که زبان گفتنش نیست و مرورش شیرین کام‌مان می‌کند. الهی به حق اباالفضل اربعین کربلا را بچشید تا بفهمید معجزه یعنی چه. بعید می‌دانم کسی در این سفر معجزه‌ندیده برگردد به دیار خودش.